

تبیین «تصور» در جایگاه مقسم، قسم و قسیم از منظر ملاصدرا

محمد حسین زاده*

چکیده

در تقسیم علم حصولی به تصور و تصدیق، علاوه بر اینکه یکی از اقسام، «تصور» است، مقسم نیز «تصور» است. قواعد تقسیم اقتضا میکند مقسم و قسم از لحاظ مفهومی، عین یکدیگر نباشند، از اینرو، برای دفع اشکال «اتحاد قسم و مقسم» یا «انقسام شیء به خود و غیر خود»، باید «تصور»ی که در مقسم است با «تصور»ی که در قسم است، تفاوت داشته باشد. این مقاله مهمترین تبیینهای منطقدانان مسلمان از این مطلب را بررسی کرده و مواجهه ملاصدرا با دیدگاه آنها را تحلیل نموده است. همچنین بر اساس عبارات ملاصدرا و نیز مبانی حکمت متعالیه، تصور در سه جایگاه قسم، قسیم و مقسم در دو مقام تبیین شده است: یکی مقام تقرر ماهوی - که مقتضای تقسیم تصور (مطلق علم حصولی) به دو قسم بسیط «تصور» و «تصدیق» است و چستی آن دو را مشخص میکند - و دیگری مقام تحقق و وجود، که ابتدای تصدیق بر

تصور قسمی را نشان میدهد و استفاد از عبارات ابن سیناست.

کلیدواژگان: تصور، تصدیق، مقسم، قسم، ابن سینا، ملاصدرا.

مقدمه

در سنت فلسفه اسلامی، مسئله تصور و تصدیق از دشوارترین و بحث‌برانگیزترین مباحث منطقی است. جمهور حکما - بتبع فارابی - علم حصولی را به دو قسم «تصور» و «تصدیق» تقسیم کرده‌اند، اما تبیین و تعریف آنها از «تصور» و «تصدیق» یکسان نیست و در این موضوع، اختلافات قابل توجهی میان آنها بچشم میخورد.^۱ با وجود این، آنها در این مطلب با یکدیگر اتفاق نظر دارند که در تقسیم علم حصولی به تصور و تصدیق، علاوه بر اینکه یکی از اقسام «تصور» است، مقسم (علم حصولی) نیز «تصور» است؛ زیرا مطلق علم حصولی (چه تصور و چه

* استادیار مؤسسه پژوهشی حکمت و فلسفه ایران، تهران، ایران؛ hosseinzadeh@irip.ac.ir

تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۶/۴ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۷/۲۵ نوع مقاله: پژوهشی

DOR: 20.1001.1.15600874.1403.29.4.6.6

تصدیق) عبارتست از «حصول صورت شیء در عقل». از سوی دیگر، قواعد تقسیم اقتضا میکند مقسم و قسم از لحاظ مفهومی عین یکدیگر نباشند، بهمین دلیل، برای رفع اشکال «اتحاد قسم و مقسم» یا «انقسام شیء به خود و غیر خود»، باید تصویری که در مقسم است با تصویری که در قسم است، متفاوت باشد.

مشابه همین بحث درباره تقسیم تصور (تصدیق) هم قابل طرح است؛ به این صورت که تصدیق، تصویری است که حکم یا اذعان را دنبال دارد. «تصوری که حکم یا اذعان را به همراه دارد» قسمی از تصور است، درحالیکه در تقسیم ذکر شده، تصدیق، قسم تصور است، نه قسم آن (رازی، ۱۴۲۷: ۷۹). برای دوری از این محذور، باید تصویری که مقسم تصدیق است و در هر یک از دو قسم حضور دارد، مغایر با تصویری باشد که قسم تصدیق است. برای این مطلوب، منطقدانان به صورتهای مختلف «تصور» را در سه جایگاه مقسم، قسم و قسم تبیین کرده‌اند. از آنجا که این تبیینها غالباً در نقطه مقابل هم قرار دارند و دیدگاه رقیب را نقد میکنند، لازم است با رویکردی نقادانه بررسی شوند تا درنهایت، بهترین تبیین مشخص گردد.

اگرچه پژوهشهای متعددی درباره تبیین حقیقت تصور و تصدیق عرضه شده است، مانند مقاله «تصور و تصدیق از دیدگاه صدرالمآلهین» (سلیمانی امیری، ۱۳۸۰)، مقاله «تصور و تصدیق» (فعالی، ۱۳۷۸) و مقاله «مقسم تصور و تصدیق از منظر معرفت‌شناسی نوصدرایی» (خسروپناه و

عاشوری، ۱۳۹۲) اما هیچکدام از آنها دیدگاه منطقدانان مسلمان درباره قرارگیری تصور در جایگاه قسم، مقسم و قسم را تحلیل نکرده‌اند. در مقاله حاضر، مهمترین تبیینهایی که منطقدانان مسلمان از این موضوع ارائه کرده‌اند، بررسی شده و پس از تبیین مواجهه ملاصدرا با دیدگاه آنها و ارزیابی آن، تبیین برگزیده بر اساس مبانی حکمت صدرایی و برخی عبارتهای ملاصدرا، ارائه میگردد.

دیدگاه منطقدانان پیش از ملاصدرا

منطقدانان مسلمان، تفاوت «تصور» در جایگاه مقسم، قسم و قسم را به سه صورت تبیین کرده‌اند.

گروهی بر این باورند که واژه «تصور»، مشترک لفظی است و در هر یک از دو جایگاه قسم و مقسم، به معنایی متفاوت بکار رفته است؛ تصویری که قسم است تصور «بشرط لا» -یعنی تصور مشروط به فقدان حکم یا اذعان- است و تصویری که مقسم است، تصور «لابشرط مقسمی» است، یعنی تصویری که نسبت به حکم یا اذعان، لابشرط است و حتی مقید به همین لابشرط بودن هم نیست. تصور «بشرط لا» قسم تصدیق است و تصدیق قسمی از اقسام تصور «لابشرط مقسمی» است. با این بیان، تقسیم علم به تصور و تصدیق، نه مستلزم «اتحاد قسم و مقسم» است زیرا قسم، تصور «بشرط لا» و مقسم، تصور «لابشرط مقسمی» است. و نه مستلزم اینکه تصدیق از اقسام قسم

خود باشد، چراکه تصدیق از اقسام تصور «لابشرط مقسمی» است، نه از اقسام تصور «بشرطلا» که قسیم تصدیق است. این تبیین را کاتبی قزوینی در رساله شمسیه (کاتبی قزوینی، ۱۴۲۷: ۵۵) بیان کرده و برخی شارحان دیدگاه او، نظیر قطب‌الدین رازی، نیز آن را شرح کرده و بسط داده‌اند (رازی، ۱۴۲۷: ۸۱-۸۲). از عبارتهای برخی منطقدانان پیشین نیز میتوان این تبیین را استنباط نمود (ساوی، ۱۳۸۳: ۵۳).

در نظر گروهی دیگر، تصویری که مقسم است، تصور «لابشرط مقسمی» است، اما تصویری که قسم است، تصور «لابشرط قسمی» است نه تصور «بشرطلا». مقصود از تصور «لابشرط قسمی» تصویری است که به «لابشرط بودن از حکم یا اذعان نفسانی» مقید است، یعنی تصویری که به‌مراه آن، حکم یا اذعان لحاظ نشده است، خواه در واقع و نفس‌الامر، حکم یا اذعان نفسانی، آن تصور را همراهی کند یا آن را همراهی نکند:

تصور، حصول صورت شیء در عقل با قطع نظر از حکم است؛ نمی‌گوییم با مجرد از حکم (بشرطلا) ـ آنطور که جماعتی از متأخرین بیان کرده‌اند... زیرا چنین چیزی با شرط بودن... یا جزء بودن... تصور برای تصدیق، منافات دارد، زیرا تقوم و اشتراط شیء به نقیض آن، ممتنع است و تحقق نسبت تعاند بین جزء و کل و شرط و مشروط، محال است (شیرازی، ۱۳۸۸: ۵۳).

طرفداران دیدگاه نخست، اشکال قطب‌الدین شیرازی در عبارت فوق را به این صورت پاسخ داده‌اند: تصویری که بعنوان شرط یا جزء در تصدیق معتبر است، تصور «لابشرط مقسمی» است، نه تصور «بشرطلا»، و تصویری که قسیم تصدیق است، تصور «بشرطلا» است نه تصور «لابشرط مقسمی» یا «لابشرط قسمی». تصویری که قسیم تصدیق است، در حقیقت تصدیق مدخلیت ندارد، بهمین دلیل، دیدگاه نخست مستلزم تناقض نیست (رازی، ۱۴۲۷: ۸۸-۸۷).

بعقیده سیدشریف جرجانی، پاسخ فوق، ترسیمی دقیق از رابطه تصور و تصدیق نیست، زیرا تصویری که بعنوان جزء یا شرط در تصدیق معتبر است، تصور محکوم‌علیه، تصور محکوم‌به و تصور نسبت حکمیه است که همگی قسیم تصدیقند؛ از اینرو، تبیین دخالت تصویری که مقسم است (لابشرط مقسمی) در حقیقت تصدیق، مطلوب اصلی (دخالت تصور «بشرطلا» در حقیقت تصدیق) را تبیین نمی‌کند (جرجانی، ۱۴۲۷: ۸۸-۹۰).

با توجه به این اشکال، سیدشریف تبیینی دیگر (سوم) از تفاوت «تصور» در جایگاه مقسم، قسم و قسیم را مطرح کرده است. در این تبیین، تصویری که بعنوان جزء یا شرط در تصدیق معتبر است، تصور ساده (بشرطلا) است، اما نه بوصف «بشرطلا» بودن، بلکه ذات تصویری که موصوف وصف «بشرطلا بودن» است. اگر موصوف، جزء یا شرط حقیقت شیء باشد، مستلزم آن نیست تا وصف آن هم جزء

یا شرط آن حقیقت باشد؛ مثلاً اجزاء خانه موصوف نقیض خانه هستند (مثلاً سنگ به خانه نبودن متصف میشود)، اما در حقیقت خانه دخالت دارند؛ یا طهارت که به وصف «نماز نبودن» متصف است اما در نماز دخالت دارد. در محل بحث نیز «تصور»، موصوف وصف «مجرد بودن از حکم و اذعان» یا «بشرطاً بودن» است، اما این وصف، خارج از حقیقت تصدیق است و صرفاً ذات تصور در تصدیق دخالت دارد. بنابراین، تصدیق از حکم یا اذعان و نقیض آنها تشکیل نشده، بلکه از حکم یا اذعان و موصوف نقیض آنها تشکیل شده است (همان: ۹۰).

دیدگاه ملاصدرا

صدرالمآلهین از طرفداران دیدگاه نخست است و تصور «لابشرط مقسمی» را در ماهیت تصدیق دخیل میدانند. او در موارد متعدد، دیدگاه دوم و سوم درباره تبیین تفاوت تصور در جایگاه مقسم، قسم و قسیم را نقد کرده و دو اشکال را بطور مشترک درباره دیدگاه دوم و سوم پیش کشیده است:

اشکال اول: تصور و تصدیق دو نوع بسیط از ماهیت جنسی علمند؛ بهمین دلیل، تصویری که در ماهیت تصدیق معتبر است و در حد آن قرار میگیرد، همان معنای جنسی تصور (تصور «لابشرط» مقسمی) است، نه تصور «بشرطاً» یا تصور «لابشرط مقسمی»:

... آنچه که در ماهیت تصدیق معتبر

است، مطلق تصور است که مرادف علم است نه تصور ساده (تصور «بشرطاً») ... (ملاصدرا، ۱۳۶۳: ۳۲۶).

تصورات سه‌گانه ساده (بشرطاً) بهیچوجه در مفهوم (ماهیت) تصدیق معتبر نیستند، زیرا آنچه در مفهوم تصدیق معتبر است، جنس و فصل آن است، نه افراد قسیم آن، یعنی تصور ساده [یا تصور «لابشرط مقسمی»]، در صورتی که قسیم تصدیق دانسته شود؛ همانطور که آنچه در ماهیت انسان معتبر است، جنس و فصل آن - یعنی حیوان و ناطق - است، نه سر و دست و پا و سایر اعضای آن... زیرا در علوم فلسفی ثابت شده است که اجزاء وجود شیء، خارج از ماهیت شیء قرار دارند (همانجا).

اشکال دوم: در تصور و تصدیق، بحث در مقام بدست آوردن معنا و مفهوم است و تقسیم از قبیل تعریف و قول شارح است. در مقام تقرر ماهوی و بیان مقومات ماهیت، هیچگاه قسیم شیء - که در حقیقت آن «عدم قسیم دیگر» گنجانده شده است - نمیتواند در ماهیت قسیم دیگر قرار گیرد و در قول شارح (تعریف) آن داخل شود (همان: ۳۱۱-۳۱۰؛ همو، ۱۳۸۸: ۵۴)؛ فرقی نمیکند قسیمی که در ماهیت قسیم دیگر قرار میگیرد، تصور «لابشرط مقسمی» باشد (دیدگاه دوم) یا تصور «بشرطاً» (دیدگاه سوم). نمونه‌های نقضی که برای بیان امکان دخالت قسیم و نقیض شیء در حقیقت آن شیء بیان

شده است، مانند دخالت دیوار که مصداق عدم خانه است. در حقیقت خانه، نمونه‌هایی مناسب برای تبیین دخالت تصور «بشرطلاً» یا تصور «لابشرط قسمی» در ماهیت تصدیق نیستند، زیرا همگی نمونه‌هایی هستند که دخالت مصداق نقیض (مثلاً دیوار) را در تحقق و وجود شیء (مثلاً خانه) نشان می‌دهند، یعنی مربوط به مقام تحقق و وجودند نه مقام تقرر ماهوی.

بحث ما در این مقام، صرفاً دربارهٔ تحصیل مفهوم تصدیق از طریق قول شارح است نه در وجود تصدیق. تحصیل مفهوم یکی از دو قسم بوسیلهٔ افراد قسیمش، ممکن نیست... اینکه شیء در وجود بر شیء دیگر متوقف باشد، از احوال وجود آن شیء است نه از احوال ماهیت آن (ملاصدرا، ۱۳۶۳: ۳۱۱).

صدرالمتألهین علاوه بر دو اشکال فوق، اشکال دیگری را نیز در مورد تبیین سیدشریف جرجانی از دیدگاه سوم، مطرح می‌کند. همانطور که بیان شد، تصور و تصدیق دو نوع بسیطند؛ بهمین دلیل، جنس و فصل آنها صرفاً در تحلیل ذهن از یکدیگر متمایزند، اما در مقام جعل و تحصیل، یک واقعیتند و نمیتوان آنها را از یکدیگر جدا کرد (همان: ۳۱۰). بر این اساس، سیدشریف نمیتواند در تبیین خود، تصور «بشرطلاً» را بدون وصف «بشرطلاً بودن»، در ماهیت تصدیق داخل کند، زیرا در انواع بسیط، فصل شیء از جنس آن جدا نمیشود و نمیتوان جنس (ذات تصور) را بدون

فصل (بشرط‌لائیث)، در ماهیت قسیم شیء قرار داد.

در صورتی که نوع بسیط مقوم یا شرط برای امری مباین [مانند قسیم آن نوع] باشد، آن نوع با تمام ذات خود مقوم یا شرط خواهد بود و نمیتوان جنس آن را بدون فصل آن، مقوم یا شرط آن امر مباین قرار داد؛ [زیرا] فصل شیء مانند صفت خارج از ذات نیست تا بتوان نسبت قوام‌بخشی یا شرطیت شیء [یعنی جنس] را، صرف‌نظر از عارض [یعنی فصل] آن برقرار نمود؛ همانند نسبتی که میان دیوار و خانه یا طهارت برای نماز برقرار است (همو، ۱۳۸۸: ۵۵).

بنابراین، از دیدگاه ملاصدرا، معنای جنسی تصور (لابشرط مقسمی) مقوم ماهیت تصدیق است و تصویری که قسیم تصدیق است چه تصور «بشرطلاً» باشد و چه تصور «لابشرط قسمی» - نمیتواند مقوم یا شرط ماهیت تصدیق باشد.

مقصود از آن [یعنی تصویری که در تعریف تصدیق قرار دارد]، تصور اطراف قضیه نیست، زیرا قرار گرفتن افراد یکی از دو امر متقابل در مفهوم امر مقابل دیگر، ممتنع است، هرچند توقف وجود یکی از دو امر متقابل بر بعضی از افراد امر مقابلش ممکن است. اشتباه [در تشخیص تصویری که در تعریف تصدیق قرار دارد] از خلط میان ماهیت شیء و

مصداق آن ناشی شده است؛ آنچه در تعریف تصدیق قرار گرفته، تصور «لابشرط» شیء است، نه افرادی که این تصور بر آنها صدق میکند. آنچه در مقابل تصدیق است، مفهوم «تصور مقید به عدم حکم» یا «[تصور] مقید به اطلاق» است، نه «[تصور] مطلق»... (همو، ۱۳۶۳: ۳۲۱).

ملاصدرا در عبارت فوق بیان کرده که تصور مقابل تصدیق، میتواند تصور «بشرطلا» یا تصور «لابشرط قسمی» باشد. در واقع، برای او فرقی نمیکند که کدامیک از این دو تصور، در مقابل تصدیق قرار گیرند، زیرا هیچکدام در تعریف تصدیق قرار نمیگیرند. دیدگاه دوم که «لابشرط قسمی» را در حقیقت تصدیق دخیل میداند، نظریه‌یی است که انگیزه طرح آن حل مشکل دخالت جزئیت یا شرطیت امر مقابل در مفهوم و ماهیت امر مقابل دیگر است و همانطور که بیان شد، این نظریه در دستیابی به هدف ناکام است. همچنین چنانکه گذشت، تصور «لابشرط قسمی» تصویری است که به همراه آن، حکم یا اذعان لحاظ نشده است، چه در واقع و نفس‌الامر، حکم یا اذعان نفسانی، آن تصور را همراهی کند یا آن را همراهی نکند. بنابراین، وجه تمایز این تصور از تصور «بشرطلا» و «بشرطشیء» صرفاً در لحاظ ذهن و اعتبار «لابشرطیت» برای آن است و در تقسیم علم به تصور و تصدیق - که یک تقسیم حقیقی و صرف‌نظر از لحاظ ذهن است -

نمیتواند یکی از اقسام محسوب شود. تصور «بشرطلا» دو محذور فوق را در مورد تصور «لابشرط مقسمی» بدنبال ندارد و بدون هیچ محذوری قسیم تصدیق قرار میگیرد.

تحلیل مواجهه ملاصدرا با دیدگاه منتقدانان پیشین

در تحلیل دیدگاه منتقدانان پیشین و مواجهه ملاصدرا با آن، باید عبارات ابن‌سینا درباره متوقف بودن تصدیق بر تصور را مدنظر قرار داد، زیرا بنظر میرسد دیدگاه عدّه قابل توجهی از منتقدانان پیشین (دیدگاه دوم و سوم)، ناظر به دیدگاه ابن‌سینا باشد. او در منطوق شفا و تعلیقات اشاره کرده که تصور مبدأ تصدیق است:

میتوان تصور را بنحوی مبدأ تصدیق دانست، زیرا هر آنچه تصدیق شود، تصور نیز شده است، اما این چنین نیست که هر آنچه تصور شده است، مورد تصدیق هم قرار گرفته شده باشد (ابن‌سینا، ۱۴۰۴: ۵۳).

تصور مبدأ تصدیق است، زیرا هر امری که تصدیق شود، ابتدا تصور میشود، اما عکس این مطلب صادق نیست. تصدیق منوط به اینست که دانسته شود نسبت بین محمول و موضوع - که تصور اولی است - آیا صحیح است [یعنی مطابق با واقع است، یا نه؟ این در حالی است که] در تصور به این نسبت احتیاج نداریم (همو، ۱۴۰۴ الف: ۱۴۰).

تا اینجا عبارت منطق شفا بنحو مبهم به مبدئیت تصور برای تصدیق اشاره کرده، اما مشخص نکرده است که این مبدئیت چگونه است؟ آیا مقصود از این مبدئیت، همان مبدئیت مقسم برای اقسام است که در هر تقسیمی یافت میشود، یا امری فراتر از آن است؟ اما عبارت تعلیقات که قسمت نخست آن به عبارت منطق شفا بسیار شباهت دارد. مشتمل بر مطلبی اضافه است که مقصود ابن سینا را از ابتدای تصدیق بر تصور روشن میکند. در عبارت تعلیقات ابتدای تصدیق بر تصور چنین تعلیل شده که تصدیق متوقف بر تصور نسبت حکمیه است. این تعلیل بخوبی بیان میکند که مقصود ابن سینا از مبدئیت تصور برای تصدیق، صرفاً مبدئیت مقسم برای اقسام نیست، بلکه مبدئیت تصور قسمی برای تصدیق است، زیرا تصور نسبت حکمیه که در تعلیل ابن سینا مطرح شده، تصور قسمی است.

با توجه به مطالب فوق، میتوان دیدگاه منطقدانان پیشین را در نسبت با دیدگاه ابن سینا چنین تحلیل کرد: دیدگاه نخست صرفاً به سازگاری تصور قسمی و مقسمی توجه داشته و درصد برنیامده تا عبارتهای ابن سینا را تبیین کند. مقصود این دیدگاه، صرفاً تبیین تصور در جایگاه قسم و مقسم است. بعبارت دیگر، مطلبی که این دیدگاه ارائه میدهد، صرفاً تبیین مبدئیت تصور مقسمی برای اقسام علم حصولی است، آنچنانکه هر مقسمی نسبت به اقسام خود، نوعی تقدم و مبدئیت دارد.

دیدگاه دوم برخلاف دیدگاه نخست. بنظر میرسد ناظر به عبارات ابن سیناست و درصد است فراتر از حضور تصور مقسمی در اقسام علم حصولی، مبدئیت تصور قسمی را بعنوان جزء یا شرط تصدیق تبیین کند، اما از آنجا که صاحبان این دیدگاه بر این باور بوده‌اند که مبدئیت تصور بشرطاً در تصدیق (تصور بشرطی) ممتنع است، به این عقیده گرویده‌اند که تصور قسمی، تصور لابشرط قسمی است، نه تصور بشرطاً.

دیدگاه سوم (دیدگاه سیدشریف جرجانی) با دقتی بیشتر به دیدگاه ابن سینا نگریسته است. گرگانی با توجه به عبارت تعلیقات ابن سینا که تصور نسبت حکمیه را مبدأ تصدیق دانسته. اظهار داشته که تصدیق منوط به تصور بشرطاً است و از آنجا که هیچکدام از دو دیدگاه قبلی نتوانسته بودند مبدئیت تصور قسمی بشرطاً را برای تصدیق تبیین کند، تلاش کرده با تفکیک میان «ذات تصور» و «وصف بشرطاً بودن»، تبیین جدید از دیدگاه ابن سینا ارائه دهد. با وجود این، دیدگاه سیدشریف از برخی جهات مبهم و نیازمند تفصیل است. او گفته است تصدیق متوقف بر تصور بشرطاً است، نه تصور لابشرط، اما بخوبی این مطلب را روشن نکرده که توقف تصدیق بر تصور بشرطاً، در مقام تقرر ماهوی است یا در مقام تحقق و وجود. بعبارت دیگر، دیدگاه جرجانی از این جهت مبهم است که تصور بشرطاً در ماهیت تصدیق دخالت دارد یا در وجود آن. برخی عبارتهای جرجانی صرفاً این

نکته را بیان میکنند که تصور بشرطاً بعنوان جزء یا شرط در تصدیق معتبر است.^۳ این نوع عبارت‌پردازی، هم بر دخالت تصور بشرطاً در مقام تقرر ماهوی صادق است و هم بر دخالت در مقام تحقق و وجود. در مقابل این عبارتها، برخی عبارات دیگر جرجانی به این مطلب اشاره دارند که تصور بشرطاً مقوم «ماهیت» تصدیق است:

این صفت (بشرطاً بودن) خارج از ماهیت تصدیق است؛ آنچه در ماهیت تصدیق دخالت دارد، موصوف این صفت یعنی ذات تصور است (جرجانی، ۱۴۲۷: ۹۰).

این در حالی است که ادامه عبارت فوق، بر این دلالت دارد که «تحقق» تصدیق متوقف بر تصور بشرطاً است:

موصوف آن (تصور بشرطاً) نه وصف بشرطاً بودن- شرط تحقق حکم است؛ بنابراین، [در صورت دخالت تصور بشرطاً در تصدیق] لازم نمی‌آید تا شیء مشروط به نقیض خودش باشد، بلکه لازم می‌آید شیء، مشروط به موصوف نقیضش باشد و چنین چیزی مستحیل نیست، زیرا مثلاً طهارت، موصوف وصف «نماز نبودن» است، با این حال شرط [تحقق] نماز است (همانجا).

ملاصدرا به این مسئله نیز مانند بسیاری مسائل فلسفی دیگر، از دریچه تمایز وجود و ماهیت نگریسته و بین دو مقام مختلف فرق نهاده است: تصور بشرطاً در مقام تقرر ماهوی در حقیقت تصدیق دخالت دارد یا در مقام تحقق و وجود.

با وجود ابهام ذکر شده در عبارتهای سیدشریف، برداشت ملاصدرا اینست که دیدگاه وی مربوط به مقام تقرر ماهوی است، یعنی بعقیده ملاصدرا، سیدشریف معتقد است تصور بشرطاً در ماهیت تصدیق منطقی دخالت دارد. بهمین دلیل است که تمام نقدهای ملاصدرا بر دیدگاه محقق شریف درصدد تبیین این نکته‌اند که تصور بشرطاً نمیتواند در ماهیت تصدیق منطقی دخالت داشته باشد.

به اعتقاد نگارنده، اگرچه اصل دیدگاه ملاصدرا درباره مقام تقرر ماهوی فی‌نفسه صحیح است و تصور لابشرط مقسمی بعنوان جنس در ماهیت تصدیق دخالت دارد، اما این مطلب بتنهایی کافی نیست و نمیتواند عبارتهای ابن‌سینا و منطقدانانی که درصدد تبیین دیدگاه او برآمده‌اند را توضیح دهد. همانطور که بیان شد، ابن‌سینا بصراحت اظهار داشته که تصور بشرطاً (مانند تصور موضوع، تصور محمول و تصور نسبت حکمی) در تصدیق منطقی دخالت دارد و دیدگاه بسیاری از منطقدانان توجیه و تبیین دیدگاه ابن‌سیناست؛ حال که صدرالمآلهین بین مقام تقرر ماهوی و مقام تحقق و وجود تفکیک قائل شده و این مطلب را مبرهن ساخته که تصور بشرطاً در مقام تقرر ماهوی نمیتواند در حقیقت تصدیق منطقی دخالت داشته باشد، باید دخالت تصور بشرطاً در تصدیق منطقی را در مقام تحقق و وجود نیز بررسی کرد تا چه‌بسا تبیینی مناسب برای عبارات ابن‌سینا یافت شود؛ امری که ملاصدرا خود، در رساله تصور و تصدیق اشاراتی به آن داشته است.

تبیین مبتنی بودن وجود تصدیق بر تصور
«بشرطلا» بر اساس مبانی حکمت صدرایی

تاکنون این نکته روشن شد که تصور «لابشرط مقسمی» مقسم تصدیق و تصور «بشرطلا» قسیم تصدیق است. همچنین این مطلب بیان شد که تصور «بشرطلا» بهیچوجه در ماهیت تصدیق دخالت ندارد. از طرف دیگر، قضیه متعلق تصدیق است و تصور قضیه و اطراف آن - که همگی تصور «بشرطلا» هستند - برای تحقق تصدیق ضرورت دارد. بعبارت دیگر، میتوان گفت تصدیق، مبتنی بر این تصورات «بشرطلا» است. حال، پرسشی که باید به آن پاسخ داد، اینست که چگونه وجود یک شیء میتواند متوقف بر نقیض خود یا مصادیق نقیض خود باشد؟ بیان دیگر، چگونه نقیض یک شیء یا مصداق نقیض آن، میتواند شرط تحقق شیء باشد یا جزئی از شیء را در مقام وجود آن شیء تشکیل دهد؟ صدرالمآلهین در پاسخ به این پرسش، بیان سیدشریف را در مقام تحقق و وجود نه در مقام تقرر ماهوی - صحیح دانسته و معتقد است هیچ محذوری ندارد که وجود شیء مشروط به اموری باشد که به نقیض آن شیء متصفند؛ مانند نماز که مشروط به چیزی است که متصف به «عدم نماز» - یعنی وضو - است. همچنین محذوری در این نیست که وجود شیء، مرکب از جزئی باشد که موصوف نقیض شیء است؛ مانند خانه که از چیزی که «خانه نیست» (دیوار یا سقف) ترکیب شده است (ملاصدرا، ۱۳۶۳: ۳۲۶).

پاسخ فوق، پذیرفتنی نیست، زیرا چنین تبیینی در مواردی قابل قبول است که امری که به نقیض شیء متصف میشود، مصداق بالعرض نقیض باشد، نه مصداق بالذات آن؛ مثلاً دیوار، مصداق بالعرض «عدم خانه» است و طهارت، مصداق بالعرض «عدم نماز» است. این در حالی است که تصورات سه‌گانه (موضوع، محمول و نسبت حکمیه) مشروط به عدم حکم هستند و مصداق بالذات تصور «بشرطلا» محسوب میشوند. بنابراین، با بیان فوق، نمیتوان وجود تصدیق را مبتنی بر تصور «بشرطلا» دانست. جای تأمل دارد که ملاصدرا این مطلب را در مقام وابستگی ماهیت شیء به نقیضش بیان کرده و آن را پذیرفته است، اما در بحث کنونی گویا به آن توجه نداشته و از بیان سیدشریف برای تبیین چگونگی وابستگی وجود شیء به مصداق نقیضش استفاده کرده است.

نگارنده بر این باور است که میتوان با استفاده از مبانی ملاصدرا و برخی عبارات او، تبیینی دیگر از چگونگی مبتنی بودن وجود تصدیق بر تصور «بشرطلا» ارائه کرد که صرفاً در نظام فلسفی اصالت وجودی او قابل طرح است. در فلسفه ملاصدرا، نحوه وجود، امری تعیین‌کننده برای فهم آثار موجودات و قواعد حاکم بر آنهاست، یعنی نمیتوان درباره موجودی از موجودات (از جمله تصور و تصدیق) یا آثار و احکام آن (مانند تقابل و تنافی آنها از لحاظ «بشرطلا بودن» و «بشرط - شیء بودن») بدون توجه به نحوه وجودی آن

بحث کرد. از جمله فروع اصالت وجود اینست که ماهیات و معانی مختلف، بخودی خود، هیچ شیئی ندارند و در خودیت خود و اتصاف به احکام خود، تابع وجود خاصی هستند که در آن مندمجند. صدرالمتألهین با قرار دادن این فرع اصالت وجود در کنار اصل تشکیک وجود، این مهم را نتیجه گرفته که چه بسا یک ماهیت هنگامی که در نحوه‌ی از انحاء وجودات مندمج است، اثری خاص داشته باشد، اما همان ماهیت در نحوه وجود دیگر، آن اثر را نداشته باشد، با این حال ماهیت، همان ماهیت است و صرفاً نحوه وجود آن عوض شده است (همو، ۱۳۸۱: ۲۶۰ و ۲۶۳). با توجه به این توضیحات، طرد امور متقابل مانند سیاهی و سفیدی یا جوهر و کیف و در محل بحث، «بشرطاً بودن از اذعان» و «بشرط شیء بودن نسبت به اذعان»- به نحوه وجود این امور مربوط میشود. این امور در مرتبه پایین وجود، با یکدیگر ناسازگارند و یکدیگر را طرد میکنند، اما در صورتی که نحوه وجود آنها عوض شود و در مرتبه بالاتر، در یک وجود جمعی محقق گردند، دیگر خاصیت ناسازگاری نداشته و یکدیگر را طرد نمیکنند.

موجودات، مراتب مختلفی در موجودیت دارند. وجود، نشئه‌هایی متفاوت دارد که بعضی از آنها تمامتر و شریفترند و بعضی دیگر، ناقصتر و پستتر؛ مانند نشئه الهی و عقلی و نفسی و طبیعی. هر نشئه‌ی احکام و لوازمی دارد که متناسب با آن نشئه است.

هرچه نشئه وجودی بلندمرتبه‌تر و قویتر باشد، موجودات [ی که] در آن [مندمجند] به وحدت و جمعیت نزدیکتر هستند، و هرچه [نشئه وجودی] نازلتر و ضعیفتر باشد، [موجوداتی که در آن مندمجند] به تفرقه و تضاد میل بیشتری دارند. بنابراین بیشتر ماهیاتی که در این عالم طبیعی - که نازلترین عوالم است - متضادند، در عالم نفسانی متضاد نیستند، مانند سیاهی و سفیدی و مانند حرارت و برودت، چراکه هریک از دو طرف در این امور، در این وجود طبیعی متضاد هستند و در جسم واحد با یکدیگر جمع نمیشوند، زیرا هر یک از دو طرف در این عالم از جمع شدن قاصرند و جسم طبیعی نیز نسبت به قبول آنها در زمان واحد، قصور دارد، اما همین دو طرف، در خیال واحد با یکدیگر موجودند. همچنین اموری که در عالم نفس با یکدیگر مختلفند، در عالم عقل وجود واحد دارند (همان: ۲۶۳).

با توجه به مطالب فوق، در محل بحث میتوان گفت: در رویکرد وجودی، تصور و تصدیق دو نحوه وجودند که در نفس انسان محقق میشوند. در صورتی که تصور «بشرطاً» (مانند موضوع، محمول و نسبت حکمی) بتنهایی و در وجود خاص خود نه در ضمن تصدیق - محقق شود، تنافی و ناسازگاری از حیث «بشرطاً بودن از اذعان» و «بشرط شیء بودن نسبت به اذعان» برقرار است، اما اگر همین

تصورات، وجود خاص خود را رها کرده، در نحوه وجود بالاتری که وجود تصدیقی است، مندمج شوند، تنافی و ناسازگاری قبلی را از دست داده و همگی در وجود جمعی تصدیق به وجود واحد موجود میشوند. در این صورت، صرفاً یک وجود واحد و بسیط تصدیقی محقق خواهد بود که در ضمن خود، تصورات سه‌گانه «بشرط‌لایی» را بنحو اعلی دارا بوده و میتوان با تحلیل عقلی، هر یک از آن تصورات را بدست آورد. چنین تبیینی از ابتدای وجود تصدیق بر تصورات «بشرط‌لا» (یعنی تصور موضوع، تصور محمول، تصور نسبت حکمیه و خود قضیه بعنوان یک علم تصوری) علاوه بر اینکه با مبانی حکمت متعالیه سازگار است، از برخی عبارات ملاصدرا نیز بخوبی قابل استنباط است.

ادراکهای متعددی که در اطراف تصدیق هستند، بمنزله ماده هستند که صورتی وحدانی دارند. آن صورت وحدانی «ادراک وقوع نسبت یا عدم وقوع نسبت» است. این ادراک بر حسب جزء صورتی، فرد واحدی از علم است که «تصدیق» نامیده میشود، نه به اعتبار آن اجزاء مادی. ممکن است مقصود امام [فخرالدین] رازی از مذهبش (ترکب تصدیق)، همین مطلب باشد (همو، ۱۳۶۳: ۳۲۷).

پرواضح است که این تبیین صرفاً با رویکرد اصالت وجودی صدرالمتهلین و استفاده از مبانی خاص حکمت متعالیه منظر اصالت وجود،

بساطت وجود، تشکیک وجود و تفاوت وجود خاص و وجود برتر شیء قابل تبیین است.

جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

تبیین تصور در جایگاه قسم، قسیم و مقسم باید در دو مقام صورت گیرد: یکی مقام تقرر ماهوی که مقتضای تقسیم تصور (مطلق علم حصولی) به دو قسم بسیط «تصور» و «تصدیق» است و چیهستی تصور و تصدیق را مشخص میکند، و دیگری، مقام تحقق و وجود که ابتدای تصدیق بر تصور قسمی را نشان میدهد و مستفاد از عبارات ابن‌سیناست. منطقدانان پیش از ملاصدرا، این دو مقام را بخوبی از یکدیگر جدا نکرده‌اند و همین موجب شده ارزیابی نظریه‌های رقیب از یکدیگر کامل نباشد، زیرا هر دیدگاه نسبت به جنبه خاصی مطرح شده بود که دیدگاه دیگر از آن غفلت داشت. دیدگاه نخست، بیان مناسبات قسم و مقسم و قسیم را مدنظر داشت و هر یک از دیدگاههای دوم و سوم دغدغه تبیین مبتنی بودن تصدیق بر تصور را داشتند که مستفاد از عبارتهای ابن‌سینا بود. ملاصدرا این دو مقام را از یکدیگر جدا کرده و بحث در مقام تقرر ماهوی را به این نتیجه رساند که در مقام تقرر ماهوی، صرفاً تصور لایشرط مقسمی (بعنوان جنس) در اقسام دخالت دارد و مبدئیت تصور قسمی برای تصدیق ممتنع است.

در مقام تحقق و وجود نیز برای تبیین ابتدای تصدیق بر تصور بشرط‌لا دو تبیین از عبارتهای ملاصدرا بدست آمد: یکی، استفاده از پاسخ

محقق شریف (تفکیک ذات تصور از وصف بشرطاً بودن) برای بیان مبدئیت تصور قسمی (بشرطاً) برای تصدیق در مقام تحقق و وجود - که بدلیل اشکالات ذکر شده، پذیرفتنی نیست - و دیگری، تبیینی بر اساس مبانی حکمت متعالیه - یعنی اصالت وجود، بساطت وجود، تشکیک وجود و تفاوت وجود خاص و وجود برتر شیء - که بنظر میرسد بهترین تبیین برای مبدئیت تصور قسمی برای تحقق تصدیق منطقی است.

پی‌نوشتها

۱. فارابی تصدیق منطقی را «اذعان به مطابقت قضیه با واقع» معرفی کرده است. این اذعان نفسانی دارای هویت ادراکی است، یعنی نوعی صورت ذهنی است و از ورای خود حکایت میکند (فارابی، ۱۴۰۸: ۱/ ۲۶۶). از نظر ابن‌سینا، تصدیق، تصور قضیه است که اذعان به مطابقت با واقع را به‌همراه دارد. دیدگاه ابن‌سینا با دیدگاه فارابی از این حیث متفاوت است که در نگرش فارابی، تصدیق منطقی همان «اذعان نفسانی» است که به قضیه تعلق می‌گیرد، درحالی‌که در دیدگاه ابن‌سینا، تصدیق منطقی همان اذعان نفسانی نیست، بلکه تصویری است که اذعان نفسانی را به‌همراه دارد. تفاوت آنها از این نکته ناشی شده که شیخ برخلاف فارابی - اذعان نفسانی را فاقد حیثیت ادراکی میدانند. از همین‌روست که او، نه خود اذعان نفسانی، بلکه تصویری که مستلزم این اذعان است را بعنوان تصدیق منطقی و قسمی از اقسام علم معرفی میکند (ابن‌سینا، ۱۳۶۴: ۹؛ همو، ۱۴۰۴: ۳/ ۵۳). فخر

رازی دیدگاه دیگری را در تبیین حقیقت تصدیق ارائه کرده است. از نظر او، تصدیق منطقی، تصویری است که حکم ایجابی یا سلبی را بعنوان فعل نفس و یک هویت غیر ادراکی - بدنبال دارد؛ البته با تأکید بر این نکته که تصدیق مرکب از حکم (ایجابی یا سلبی) و سایر اجزاء قضیه (تصورات سه‌گانه) است (رازی، ۱۳۷۳: ۱/ ۴۳؛ همو، ۱۳۸۱: ۷). سهروردی بر این باور است که تصدیق منطقی همان حکم ایجابی یا سلبی در قضیه است. از آنجا که این حکم ایجابی یا سلبی، فعل نفس است، نه یک صورت ذهنی، بلکه کیف نفسانی است. شیخ اشراق برخلاف جمهور حکما - معتقد است، تصدیق منطقی هویت ادراکی ندارد و مجازاً از اقسام علم شمرده میشود. بنابراین، در نظر او علم تنها یک قسم است و آن همان تصویری است که در مقابل تصدیق است (سهروردی، ۱۳۸۵: ۶۲۴-۶۲۳). قطب‌الدین رازی، در شرح شمسیه و شرح مطالع، نگرشی جدید را مطرح کرده که پیش از او سابقه نداشته است. در این نگرش، تصدیق، تصور دو طرف قضیه است که «اذعان ادراکی به مطابقت قضیه» را - بعنوان امر متحدکننده موضوع و محمول - به‌همراه دارد. در این نگرش، حکم به معنای «حکم ایجابی و سلبی» و «اذعان نفسانی به مطابقت یا عدم مطابقت» دو امر متقابل نیستند، بلکه اینها دو جنبه یا دو تعبیر از یک واقعیتند. این واقعیت واحد، «هویتی ادراکی دارد و از افعال نفس محسوب نمیشود». نفس پس از تصور موضوع، محمول و نسبت حکمیه، به ادراک مطابقت یا عدم مطابقت این نسبت با واقع نایل میشود؛ بر اثر این ادراک، محمول بر موضوع - یا تالی بر مقدم - مرتب میشود و قضیه تشکیل

میگردد. بنابراین، تعبیر «ایجاب و سلب»، تعبیری دیگر از همین ادراک مطابقت یا عدم مطابقت نسبت است، نه امری دیگر در مقابل آن (رازی، ۱۴۲۷: ۶۶-۶۷؛ همو، بی تا: ۸؛ حسین زاده، ۱۴۰۰: ۲۱-۳۸).

۲. بنظر میرسد حتی اگر از این اشکال ملاصدرا صرف نظر کنیم و «ذات تصور» را از «وصف بشرطاً بودن» تفکیک نماییم، اشکال دیگری نسبت به دیدگاه سیدشریف میتواند مطرح شود: در صورت تفکیک «وصف بشرطاً بودن» از «ذات تصور»، ذات تصویری که در تصدیق مدخلیت دارد، یکی از دو حالت را خواهد داشت: یا تصور لابشرط مقسمی است، یا تصور لابشرط قسمی. در صورت اول، دیدگاه جرجانی به دیدگاه نخست برمیگردد و صرفاً مبدئیت تصور مقسمی را برای تصدیق تبیین میکند. در صورت دوم، دیدگاه سیدشریف به دیدگاه دوم بازمیگردد، زیرا نتیجه آن تبیین مدخلیت تصور لابشرط قسمی در تصدیق است. البته در صورت دوم، این تفاوت جزئی بین دیدگاه دوم و دیدگاه جرجانی وجود دارد که جرجانی قسیم تصدیق را تصور بشرطاً میدانند، اما دیدگاه دوم معتقد است قسیم تصدیق تصور لابشرط قسمی است؛ در عین حال، هر دو دیدگاه مبدئیت تصور لابشرط قسمی را برای تصدیق تبیین میکنند.

۳. «ان المعتبر فی التصدیق شرطاً أو شرطاً هو تصور المحکوم علیه و تصور المحکوم به و تصور النسبة الحکمیة و کل واحد من هذه التصورات تصور خاص مستفاد من القول الشارح اذا كان نظریاً فیکون کل واحد منها تصوراً ساذجاً مقابلاً للتصدیق و مندرجاً تحت مطلق التصور. فقد اعتبر

فی التصدیق شرطاً أو شرطاً التصور الذی اعتبر فیه عدم الحکم» (جرجانی، ۱۴۲۷: ۸۸-۹۰).

منابع

- ابن سینا (۱۳۶۴) منطق المشرقیین و القصیة المزدوجة فی المنطق، قم: کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی.
- (۱۴۰۴ الف) التعليقات، تحقیق عبدالرحمن بدوی، قم: مکتب الاعلام الاسلامی.
- (۱۴۰۴ ب) الشفاء (المنطق)، تحقیق سعید زاید، قم: کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی.
- جرجانی، علی بن محمد (۱۴۲۷ق) «حاشیة رساله شمسیه»، در قطب الدین رازی، شروح الشمسیة، قم: مدین.
- حسین زاده، محمد (۱۴۰۰) «بازخوانی و تحلیل دیدگاه ملاصدرا درباره تصدیق منطقی (با توجه به نظریة اصالت وجود)»، فلسفه و کلام اسلامی، دوره ۵۴، شماره ۱، ص ۲۱-۳۸.
- خسروپناه، عبدالحسین؛ عاشوری، مهدی (۱۳۹۲) «مقسم تصور و تصدیق از منظر معرفت شناسی نوصدرایی»، فلسفه و کلام اسلامی، سال ۴۶، شماره ۵، ص ۵۵-۷۸.
- رازی، فخرالدین (۱۳۷۳) شرح عیون الحکمة، تحقیق احمد الحجازی و احمد السقا، تهران: مؤسسه الصادق.
- (۱۳۸۱) منطق الملخص، تحقیق و تعلیق احد فرامرز قراملکی و آدینه اصغری نژاد، تهران: دانشگاه امام صادق.
- رازی، قطب الدین (۱۴۲۷ق) شروح الشمسیة (تحریر القواعد المنطقیة)، قم: مدین.

تحقیق محمدتقی دانش‌پژوه، قم: کتابخانه
 آیت‌الله مرعشی نجفی.

فعالی، محمدتقی (۱۳۷۸) «تصور و تصدیق»،
 خردنامه صدرا، شماره ۱۸، ص ۵۷-۴۰.

کاتبی قزوینی، نجیب‌الدین علی‌بن عمر (۱۴۲۷ق)
 الرسالة الشمسية فی القواعد المنطقية در قطب‌الدین
 رازی، شروح الشمسية، قم: مدين.

ملاصدرا (۱۳۶۳) رسالة التصور و التصديق، به‌مراه
 الجوهر النضيد، تحقيق محسن بيدارفر، قم:
 بيدار.

----- (۱۳۸۱) الحكمة المتعالية في الأسفار
 الأربعة، ج ۶، تصحيح و تحقيق احمد احمدی،
 تهران: بنياد حکمت اسلامي صدرا.

----- (۱۳۸۸) تعليقات شرح حکمة الاشراق، در
 قطب‌الدین شیرازی، شرح حکمة الاشراق، ج ۱،
 تحقيق سيد محمد موسوی، تهران: حکمت.

----- (بی‌تا) شرح المطالع فی المنطق، قم: کتبی
 نجفی.

ساوی، عمر بن سهلان (۱۳۸۳) البصائر النصيرية فی علم
 المنطق، با تعليقات شيخ محمد عبده، تحقيق
 حسن غفارپور مراغی، تهران: شمس تبریزی.

سلیمانی امیری، عسکری (۱۳۸۰) «تصور و تصدیق
 از دیدگاه صدرالمتهلین»، معرفت، شماره ۴۲،
 ص ۳۱-۳۵.

سهروردی، شهاب‌الدین (۱۳۸۵) المشارع و
 المطارحات، تصحيح مقصود محمدی و اشرف
 عالی‌پور، تهران: حق‌یاوران.

شیرازی، قطب‌الدین (۱۳۸۸) شرح حکمة الاشراق،
 به‌انضمام تعليقات صدرالمتهلین، ج ۱، تحقيق
 سيد محمد موسوی، تهران: حکمت.

فارابی، ابونصر محمد (۱۴۰۸ق) المنطقيات للفارابی،